

"زنی از خوابگاه" - اسطوره‌ی از قیام

یا

روایتی از سنگستان - ایدیالوژی

(نگاهی به تازه‌ترین رمان داکتر بیرک ارغند)



این بار ارغند به بُعد دیگری از پرداخت آفرینشی رسیده است. با جادویی از واقعیت می‌آغازد و با واقعیت پردازایی جادویی - اسطوره‌ی بی‌پایان می‌برد. زنی می‌آفریند که در متن اسطوره‌های بومی سنگستان و بُتهای تراشیده در صخره‌های بلند-آهنگِ بامیان از بیغوله‌های تاریخ قَد می‌افرازد و در روزمره‌گی تلخِ شهری زمستانی، چون کابل، با آدمها و آدمواره‌های زیستگاه خود پرورش می‌یابد و شبانه‌های سرد زندان را تجربه می‌کند.

رُمان "زنی از خوابگاه" همه چهره های واقیعت را تصویر می کند: واقیعتِ آدمهای مشخصِ گوشتی - استخوانی را که در کوی و برزن ایدیالوژی و فقر و ترسبِ تاریخ در پاغنده های برف، سَمَنک می پزند، واقیعتِ سنگین اندیشه ها و باورهایِ جامعه یی را که در هیئت ریگها و سنگها بر شانه ها و مغزهایِ آدمهایِ گوشتی - استخوانی گرانی میکنند و آنان را - بایسته و ناخواسته - به سنگستان فرجامین می کشانند، واقیعتِ رویاهایِ بشریِ تجسم یافته در چشمان غوره یی رنگ و موهایِ خرماییِ دوشیزه یی که رمز "نی گفتن" را از نوری فرود آمده از اختران عشق آموخته است و واقیعتی که پیوسته در تلاش و پیکار "سیزف وار" برای نفی خود در وجودِ فرا واقیعتی است که انسان را بر سرنوشتش حاکم سازد و راه را برای زاده شدنِ ابر-انسان باز کند.

"۳ عقرب معروف" چرخشگاه داستان است، چرخشگاه واقیعتِ تلخ جامعه افغانی به سوی فرا واقیعتی خواستنی. در این چرخشگاه است که اسطوره زنی "غوره یی چشم" جان می گیرد: زن و ابر-زن، خوابِ اجتماعی و بیداریِ بشری، بندهای گره یافته در بستر سده ها و نیازِ پرواز به بیکرانه گی رهایی، تسلیم شدن به زور و زر و نی گفتن به هر آنچه زنگ تسلیم به رُخ دارد، با هم رو به رو می شوند. بدین گونه است که ساره، زنی از "خوابگاه"، از خوابگاه کوچ می کند؛ نخست با پاهای گوشتی - استخوانی و سپس با اندیشه های فراز جویانه اش از ورای ابرهای ایدیالوژیهای سنگساز. ساره "خوابگاه قرون" را با عظمت یک اسطوره، با نجابت یک زنی اسطوره شده، با شهامتِ فشرده شده در سایه غوره یی نگاهایش، پشت سر می گذارد و در اسطوره بلندیهای برفگیر کوه ها که باشگاه و خُشوران و برگزیده گانِ سَرمدیست، لانه می سازد.

رُمان "زنی از خوابگاه" از نگاه پرداخت داستانی، و زبان ورزی، در کُل، آفریده یی شاز از آب در آمده است. نثر ارغند در این اثر شسته تر از پیش، استوار تر بر قواعد و هنجارهای زبان فارسی هویدا میگردد. فضای سردِ برفینِ داستان انتظاری طولانی برای رسیدنِ فصل رویش می آفریند. اما در نهایت به جای بهار، فصلِ اسطوره از راه می رسد. برهم زدنِ زمستانِ کابل با بهار نمی شود؛ با قیام قامت‌های اسطوره یی می شود! پرورش آدمهای داستان در متن رویدادها و پدیده های زنده

گی به گونه تدریجی پیش می روند و در تقابل سرشتی با هم، زمینه را برای تبارز دو قهرمان مرکزی - ساره و الیاس - آماده می سازند.

رویدادها، کنشها و واکنشهای آدمها از انسجام، بافت درونی داستانی و منطقی همپیوند با ایدیالوژیهای مسلط بر محیط زیست برخوردار اند. در این اثر کمتر چیزی بیگانه از بایسته گی ساختاری داستان و پرورش آدمها و رویدادها به چشم می خورد. اما آنچه برازنده و ماندگار جلوه میکند **درونمایه** اثر است: نشان دادن سیادت مناسبات ظالمانه و فرتوت اجتماعی بر زن افغانی. از این دیدگاه، "زنی از خوابگاه" قیامیست علیه روابط جابرانه اجتماعی و دریچه یی برای پرورش زن - **اسطوره** های افغان برای برهم زدن تاریخ!

باری به یاد آمد که آنگاه که **اوستا** را می زیستم، با الهه یی رو به رو شده بودم که باران و رویش را به خشکستان زمین ارزانی میداشت. چشمانش غوره یی رنگ، موهایش خرمایی و لبانش پُریشت بودند و او را **اناهیتا** میخواندند.